

امام سجاد علیه السلام در آثار شهید مطهری

<"xml encoding="UTF-8?">

یکی از ویژگی های آثار شهید مطهری جامعیت آنها در علوم و معارف مختلف اسلامی است، به طوری که تقریباً در تمامی حوزه های مربوط به تاریخ، فلسفه، فقه، کلام و اندیشه اسلامی، ایشان دارای آثار ارزشمند و متعددی هستند.

یکی از محورهای اصلی آثار و نوشته های وی به تاریخ زندگی و وقایع مربوط به ائمه معصومین علیهم السلام مربوط می شود.

در این مقاله مختصر تلاش شده است که دیدگاه ها و مطالبی که ایشان درباره امام سجاد علیه السلام در آثار خود به آنها اشاره کرده است، جمع بندی و ارائه شود.

الف) عبادت و مناجات امام سجاد علیه السلام

1. طاووس یمانی می گوید:

حضرت علی بن الحسین علیه السلام را دیدم که از وقت عشا تا سحر به دور خانه خدا طواف می کرد و به عبادت مشغول بود. چون خلوت شد و کسی را ندید، به آسمان نگریست و گفت: «خدایا! ستارگان در افق ناپدید شدند و چشمان مردم به خواب رفت و درهای تو بر روی درخواست کنندگان گشوده است.»

طاووس جمله های زیادی در این زمینه از مناجاتهای خاضعانه و عابدانه آن حضرت نقل می کند. می گوید: امام چند بار در خلال مناجات خویش گریست. می گوید: سپس به خاک افتاد و بر زمین سجده کرد، من نزدیک رفتم... برخاست و نشست و گفت: کیست که مرا از یاد پروردگارم مشغول ساخت. عرض کردم: من طاووس هستم ای پسر پیامبر! این زاری و بی تابی چیست؟ ما باید چنین کنیم که گناهکار و خطا پیشه ایم... شما چرا با این نسب شریف و پیوند عالی در وحشت و هراس هستید؟ به من نگریست و فرمود:

«نه، نه، ای طاووس! سخن نسب را کنار بگذار، خدا بهشت را برای کسی آفریده است که مطیع و نیکوکار باشد هرچند غلامی سیاه چهره باشد؛ و آتش را آفریده است برای کسی که نافرمانی کند ولو آقازاده ای از قریش باشد. مگر نشنیده ای سخن خدای تعالی را: «وقتی که در صور دمیده شود، نسبت ها منتفی است و از یکدیگر پرسش نمی کنند» به خدا قسم! فردا تو را سود نمی دهد مگر عمل صالحی که امروز پیش می فرستی.» (1)

2. فرزند خردسال زین العابدین علیه السلام در حالی که آن حضرت مستغرق عبادت است، از بلندی سقوط می کند و دستش می شکند. فریاد بچه، و زندهای خانه غوغا می کند و بالاخره شکسته بند می آید و دست بچه را می

بندد. زین العابدین علیه السلام پس از فراغ از نماز - یعنی پس از بازگشت از این سفر آسمانی - چشمش به دست بچه می افتد و با تعجب می پرسد: مگر چه شده است که دست بچه را بسته اید؟! معلوم می شود این فریاد و غوغا نتوانسته است امام را از استغراق خارج کند. (2)

3. شما می بینید آن پاک ترین پاكان لذتشان در این بوده که بیایند با خدای خودشان سخن بگویند، همه اش از تقصیر خودشان، از کوتاهی خودشان، از گناه - که گناه به نسبت ما ترک اولی است، از ترک اولی هم یک درجه بالاتر است - سخن بگویند. حسنات الابرار سیئات المقربین. دعای ابوحمزه را بخوانید، ببینید علی بن الحسین علیه السلام با خدای خودش چگونه حرف می زند؟ چه جور ناله می کند؟ انین المذنبین احب الی من تسبیح المسبحین، این دعای ابوحمزه، ناله علی بن الحسین است، یک خورده با این ناله آشنا بشویم، ناله این بنده پاک خدا، اینها لذتشان در این بود که با خدای خودشان که حرف می زنند، همه اش از نیستی خودشان، از فقر خودشان، از احتیاج و نیاز خودشان، از کوتاهی کردنهای خودشان، بگویند. همه اش می گویند خدایا! آنچه از من است، کوتاهی است و آنچه از توست، رحمت و لطف است. «مولای مولای اذ رایت ذنوبی فرغت و اذ رایت کرمک فنعنت» از علی بن الحسین است، خدای من، مولای من، آقای من! چشمم که به گناهان خودم می افتد، خوف و فزع و ترس مرا فرامی گیرد، اما یک نظر که به تو می کنم، رحمت تو را که می بینم، رجاء و امید در دل من پیدا می شود. من همیشه در میان خوف و رجاء هستم، به یک چشم به خودم نگاه می کنم، خوف مرا می گیرد، به چشم دیگر به تو نگاه می کنم، رجاء بر من غالب می شود... بله آنها چنین بودند. (3)

ب) عاشورا و حماسه امام سجاد علیه السلام

1. زین العابدین علیه السلام که در آن وقت از یک طرف بیمار بود و از طرف دیگر اسیر... وقتی رفت بالای منبر، چه ولوله ای ایجاد کرد! یزید دست و پایش را گم کرد. گفت الآن مردم می ریزند و مرا می کشند. دست به حيله ای زد ظهر بود، یکدفعه به مؤذن گفت: اذان! وقت نماز دیر می شود. صدای مؤذن بلند شد. زین العابدین علیه السلام خاموش شد. مؤذن گفت... تا رسید به شهادت به رسالت پیغمبر اکرم، زین العابدین علیه السلام فریاد زد: مؤذن! سکوت کن. رو کرد به یزید و فرمود: یزید! این که اینجا اسمش برده می شود و گواهی به رسالت او می دهید، کیست؟ ایها الناس! ما را که به اسارت آورده اید، کیستیم؟ پدر مرا که شهید کردید، که بود؟ تا آن وقت مردم اصلا درست آگاه نبودند که چه کرده اند.

آن وقت شما می شنوید که یزید بعدها اهل بیت پیغمبر را از آن خرابه بیرون آورد و بعد دستور داد که آنها را با احترام ببرند... بعد پسر زیاد را لعنت می کرد و می گفت: تمام، گناه او بود. چرا؟ آیا یزید، نجیب شده بود؟ ابدًا [این، برای این بود که] زین العابدین علیه السلام و زینب علیها السلام اوضاع و احوال را برگرداندند. (4)

2. بر او (ابن زیاد) علی بن حسین علیه السلام را عرضه کردند. فرعون وار صدازد: «من انت؟ تو کی هستی؟» فرمود: «انا علی بن الحسین؛ من علی بن حسین هستم.» گفت: مگر علی بن حسین را خدا نکشت؟ (حالا دیگر باید همه چیز به حساب خدا گذاشته شود تا معلوم شود که اینها همه بر حق هستند!) فرمود: من برادری داشتم، نام او هم علی بود و مردم در کربلا او را کشتند. گفت: خیر، خدا کشت. فرمود: البته که قبض روح همه

مردم به دست خداست، اما مردم او را کشتند. بعد [ابن زیاد] گفت: «علی و علی» یعنی چه؟! پدر تو اسم همه بچه هایش را علی گذاشته [است]؟! فرمود: پدر من به پدرش ارادت داشت و این، تو هستی که باید از پدرت «زیاد» ننگ داشته باشی...

این، یکی از خصوصیات اهل بیت بود که با منطق «جبر گرایی» - که در دنیا جبر است و در عین جبر، عدل است؛ یعنی بشر در این جهان هیچ وظیفه ای برای تغییر و تبدیل و تحول ندارد و آنچه هست، آن است که باید باشد و آنچه نیست، همان است که نباید باشد و بنابر این بشر نقشی ندارد - مبارزه کردند. (5)

3. امام سجاد علیه السلام و گریه برای امام حسین علیه السلام.

آن گریه ها که می کرد و یادآوری می نمود، برای چه بود؟... می خواست این حادثه را زنده نگه دارد و مردم یادشان نرود که چرا امام حسین علیه السلام قیام کرد و چه کسانی او را کشتند. این بود که گاهی امام گریه می کرد؛ گریه های زیادی.

روزی یکی از خدمتگزارانش عرض کرد: آقا! آیا وقت آن نرسیده است که شما از گریه باز ایستید؟ فرمود: چه می گویی؟! یعقوب یک یوسف بیشتر نداشت؛ قرآن عواطف او را این طور تشریح می کند: «و ابیضت عیناه من الحزن» (6) من در جلوی چشم خود هیجده یوسف را دیدم که یکی یکی پس از دیگری بر زمین افتادند! (7)

ج) برخی از ویژگی های امام سجاد علیه السلام

1. قهرمان معنویت

وجود مقدس امام زین العابدین علیه السلام قهرمان معنویت است؛ یعنی یکی از فلسفه های وجودی فردی مثل علی بن الحسین، این است که [مظهر معنویت اسلام باشد]. انسان وقتی علی بن الحسین را می بیند، آن خوفی که از خدا دارد، آن نمازهایی که واقعا نیایش بود و واقعا پرواز روح به سوی خدا بود... با خود می گوید این اسلام چیست؟ (8)

2. پیک محبت و دوستی

زین العابدین علیه السلام پیک محبت بود. این هم عجیب است: راه می رفت، هرجایی کسی را می دید، هرجا غریبی را می دید، فقیر و مستمندی را می دید... به او محبت می کرد و به خانه خودش می آورد... روزی یک عده جذامی را دید (همه از جذامی فرار می کنند). از اینها دعوت کرد، این را به خانه خود آورد. خانه زین العابدین، خانه مسکینان و یتیمان و بیچارگان بود. (9)

فرزند پیغمبر است. به حج می رود. امتناع دارد که با قافله ای حرکت کند که او را می شناسند. مترصد است یک قافله ای از نقاط دور دست که او را نمی شناسند، پیدا شود و غریب وار داخل آن شود. وارد یکی از این قافله ها شد. از آنها خواست که به من اجازه دهید که خدمت کنم. آنها هم پذیرفتند... در بین راه، مردی با این قافله تصادف کرد که امام را می شناخت. تا امام را شناخت، رفت نزد آنها و گفت: این کیست که شما آورده اید برای خدمت خودتان؟ گفتند: ما که نمی شناسیم جوانی است مدنی ولی بسیار جوان خوبی است. گفت: بله، شما نمی شناسید. اگر می شناختید، این جور به او فرمان نمی دادید و او را در خدمت خودتان نمی گرفتید! گفتند: مگر کیست؟ گفت: این علی بن حسین بن علی بن ابیطالب، فرزند پیغمبر است. دویدند خودشان را به دست و پای امام انداختند: آقا! این، چه کاری بود شما کردید؟!... شما باید آقا باشید و ما خدمتکار شما. فرمود: «نه، من تجربه کرده ام، وقتی که با قافله ای حرکت می کنم که مرا می شناسند، نمی گذارند من اهل قافله را خدمت کنم. لذا من می خواهم با قافله ای حرکت کنم که مرا نمی شناسند، تا توفیق و سعادت خدمت به مسلمان و رفقا برای من پیدا شود.» (10)

4. عفو و بخشش بی همتا

هشام بن اسماعیل [حاکم مدینه در زمان عبدالملک بن مروان] در ستم و توهین به اهل مدینه بیداد کرده بود... به خاندان علی علیه السلام و مخصوصا امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام، بیش از دیگران بدرفتاری کرده بود.

ولید [پس از به قدرت رسیدن] هشام را معزول ساخت و به جای او عمر بن عبدالعزیز، پسر عموی جوان خود را حاکم مدینه قرار داد. عمر برای باز شدن عقده دل مردم، دستور داد هشام بن اسماعیل را جلو خانه مروان [بن] حکم نگاه دارند و هرکس که از هشام بدی دیده یا شنیده، بیاید و داد دل خود را بگیرد. مردم دسته دسته می آمدند، دشنام و ناسزا و لعن و نفرین بود که نثار هشام بن اسماعیل می شد.

خود هشام بن اسماعیل بیش از همه نگران امام علی بن الحسین علیه السلام و علویین بود. با خود فکر می کرد انتقام علی بن الحسین در مقابل آن همه ستمها و سب و لعنها نسبت به پدران بزرگوارش، کمتر از کشتن نخواهد بود. ولی از آن طرف، امام به علویین فرمود: خوی ما بر این نیست که به افتاده لگد بزنیم و از دشمن بعد از آنکه ضعیف شد، انتقام بگیریم، بلکه برعکس، اخلاق ما این است که به افتادگان کمک و مساعدت کنیم.

هنگامی که امام با جمعیت انبوه علویین به طرف هشام بن اسماعیل می آمد، رنگ در چهره هشام باقی نماند. هر لحظه انتظار مرگ را می کشید؛ ولی بر خلاف انتظار وی، امام طبق معمول - که مسلمانی به مسلمانی می رسد - با صدای بلند فرمود: «سلام علیکم» و با او مصافحه کرد و بر حال او ترحم کرده، به او فرمود: «اگر کمکی از من ساخته است، حاضرم.»

پس از این جریان، مردم مدینه نیز شماتت به او را موقوف کردند. (11)

هشام هرچه کرد خود را به «حجرالاسود» برساند و طبق آداب حج، آن را لمس کند، به علت کثرت و ازدحام مردم میسر نشد. ناچار برگشت و در جای بلندی برایش کرسی گذاشتند. او از بالای آن کرسی به تماشای جمعیت پرداخت. شامیانی که همراهش آمده بودند، دورش را گرفتند. آنها نیز به تماشای منظره پر ازدحام جمعیت پرداختند.

در این میان، مردی ظاهر شد در سیمای پرهیزکاران، او نیز مانند همه یک جامه ساده بیشتر به تن نداشت. آثار عبادت و بندگی خدا بر چهره اش نمودار بود. اول رفت و به دور کعبه طواف کرد. بعد با قیافه ای آرام و قدم هایی مطمئن به طرف حجرالاسود آمد. جمعیت با همه ازدحامی که بود، همین که او را دیدند، فوراً کوچه دادند و او خود را به حجرالاسود نزدیک ساخت. شامیان که این منظره را دیدند، و قبلاً دیده بودند که مقام ولایت عهد با آن اهمیت و طمطراق موفق نشده بود که خود را به حجرالاسود نزدیک کند، چشم هایشان خیره شد و غرق در تعجب گشتند. یکی از آنها از خود هشام پرسید: «این شخص کیست؟!» هشام با آنکه کاملاً می شناخت که این شخص، علی بن الحسین زین العابدین است، خود را به ناشناسی زد و گفت: «نمی شناسم.»

در همین وقت، همام بن غالب، معروف به «فرزدق»، شاعر زبردست و توانای عرب، با آنکه به واسطه کار و شغل و هنر مخصوصش پیش از هرکس دیگر می بایست حرمت و حشمت هشام را حفظ کند، چنان وجدانش تحریک شد و احساساتش به جوش آمد که فوراً گفت: «لکن من او را می شناسم.» و به معرفی ساده قناعت نکرد، بر روی بلندی ایستاده، قصیده ای غرا - که از شاهکارهای ادبیات عرب است و فقط در مواقع حساس پر از هیجان که روح شاعر مثل دریا موج بزند، می تواند چنان سخنی ابداع شود - بالبداهه سرود. در ضمن اشعارش چنین گفت:

«این شخص کسی است که تمام سنگریزه های سرزمین بطحاء او را می شناسند، این کعبه او را می شناسد، زمین حرم و زمین خارج حرم او را می شناسد.

این فرزند بهترین بندگان خداست. این است آن پرهیزکار پاک پاکیزه مشهور.

اینکه تو می گویی او را نمی شناسم، زبانی به او نمی رساند. اگر تو یک نفر فرضاً ناشناسی، عرب و عجم او را می شناسد...»

هشام از شنیدن این قصیده و این منطق و بیان، از خشم و غضب آتش گرفت و دستور داد مستمری فرزددق را از بیت المال قطع کردند و خودش را در «عسفان» - بین مکه و مدینه - زندانی کردند...

علی بن الحسین علیه السلام مبلغی پول برای فرزددق فرستاد. فرزددق از قبول آن امتناع کرد و گفت: «من قصیده را فقط در راه عقیده و ایمان و برای خدا انشاد کردم و میل ندارم در مقابل آن پولی دریافت دارم.»

بار دوم علی بن الحسین آن پول را برای فرزددق فرستاد و پیغام داد به او که: «خداوند خودش از نیت و قصد تو آگاه است و تو را مطابق همان نیت و قصد، پاداش نیک خواهد داد. تو اگر این کمک را بپذیری، به اجر و پاداش تو در نزد خدا زیان نمی رساند.» (12) و فرزددق را قسم داد که حتماً آن کمک را بپذیرد. فرزددق هم پذیرفت. (13)

ملا عبدالرحمن جامی (شاعر معروف)... قصیده معروف فرزددق را در مدح امام سجاد علیه السلام به فارسی به نظم آورده است. می گویند خوابی نقل کرده که پس از مرگ فرزددق از او در عالم رؤیا پرسیدند: خداوند با تو چه کرد؟

جواب داد: مرا به واسطه همان قصیده که در مدح علی بن الحسین علیه السلام گفتم، آمرزید. جامی خود اضافه

می کند و می گوید: اگر خداوند همه مردم را به خاطر این قصیده بیامرزد، عجیب نیست. (14)

تحریفات مربوط به امام سجاد علیه السلام

1. ازدواج امام حسین علیه السلام با شهربانو

موضوع ازدواج امام حسین علیه السلام با شهربانو دختر یزدگرد و تولد امام سجاد علیه السلام از شاهزاده خانمی ایرانی و انتساب ائمه بعد از ایشان به خاندان سلطنتی ایران، بهانه ای به دست عده ای خیالبا ف یا مغرض داده است که گرایش ایرانیان را به خاندان رسالت، نتیجه انتساب آنها به دودمان شاهان ساسانی معرفی کنند... ما ضمن بیان مختصری، پوچی این ادعا را روشن می کنیم... هر مسلمان ایرانی می داند که «شهربانو» مقام و موقعیتی بیشتر و بالاتر از مادران سایر ائمه اطهار - که بعضی عرب و بعضی آفریقایی بودند - ندارد. خامسا اگر از زاویه تاریخ بنگریم، اصل داستان شهربانو و ازدواج او با امام حسین علیه السلام و ولادت امام سجاد علیه السلام از شاهزاده ای ایرانی مشکوک است... مورخین عصر حاضر عموما آن را بی اساس می دانند. (15)

2. زین العابدین بیمار

یکی از حاضرین واقعه [عاشورا] شخص امام زین العابدین علیه السلام است. ایشان خودشان تمام جزئیات و همه قضایا را نقل کرده اند. متأسفانه یک داستان جعلی و تحریفی درباره امام زین العابدین علیه السلام هست که حاجی نوری نقل [و انتقاد] می کند. می گویند که در روز عاشورا، در وقتی که هیچ کسی برای اباعبدالله نماند، حضرت رفتند به خیمه امام زین العابدین برای خداحافظی؛ آن وقت حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود: پدرجان! کار شما و این مردم به کجا کشید؟ (یعنی اینها می گویند اصلا تا آن وقت امام زین العابدین علیه السلام کاملا بی خبر بوده است!) فرمود: پسر جان! به جنگ کشید. عجب! جنگ واقع شد؟ بله، جنگ واقع شد. یکی یکی اصحاب را یاد کرد. [امام حسین علیه السلام] فرمودند: قتل. این، جعل و دروغ است. امام زین العابدین علیه السلام که آنجا - العیاذبالله - مریض و بی هوش نبود که اصلا نفهمد چه گذشته است؛ حتی تاریخ می نویسد: در همان حال امام حرکت کرد، به عمه اش فرمود: عصای من را با یک شمشیر بیاور...

پس بیاییم توبه کنیم. (16)

یک چیزی که مخصوص ما ایرانی هاست [این است که می گوییم] «امام زین العابدین بیمار». شما در غیر زبان فارسی در جای دیگر این کلمه «بیمار» را دنبال اسم امام زین العابدین نمی بینید. مثلا در زبان عربی ایشان القاب زیادی دارند؛ «السجاد» یکی از القابشان است.

3. اربعین امام حسین علیه السلام

«آمدن اسرا به کربلا در اربعین و اینکه به دوراهی عراق و مدینه رسیدند، از نعمان بن بشیر خواستند که آنها را به کربلا ببرد، عبور اسرا از کربلا و ملاقات امام سجاد علیه السلام با جابر» ، افسانه است. آنچه در اربعین حقیقت دارد، زیارت جابر است. (17)

احادیث امام سجاد علیه السلام

1. ثواب و گناه دو برابر

امام رضا علیه السلام فرمود: علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام می گفت: «نیکوکار ما اهل بیت پیغمبر، دو برابر اجر دارد و بدکار ما، دو برابر عذاب؛ زیرا آن کس که از خاندان ما نیکوکاری کند، در حقیقت دو کار کرده: یکی اینکه مانند دیگران کار نیکی انجام داده، دیگر اینکه حیثیت و احترام پیغمبر را حفظ کرده است. آن کس هم که گناه کند، دو گناه مرتکب شده: یکی اینکه مانند دیگران کار بدی کرده، دیگر اینکه آبرو و حیثیت پیغمبر را از بین برده است.» (18)

2. ارزش انسان

از امام سجاد علیه السلام سؤال شد: چه کسی از همه مردم مهم تر است؟ فرمود: «آن کسی که همه دنیا را با خویش برابر نداند.»
از تعمق در قرآن و نهج البلاغه و سایر سخنان پیشوایان دین روشن می شود که اسلام ارزش جهان را پایین نیاورده است، [بلکه] ارزش انسان را بالا برده است. (19)

3. طلب طول عمر

علی بن الحسین علیه السلام می فرماید:
«خدایا! مرا عمر عطا کن مادام که عمرم صرف طاعت شود. اگر بناست زندگی ام چراگاه شیطان گردد، مرا هرچه زودتر به سوی خود ببر.» (20)

4. اختیار معاشرت

امام سجاد علیه السلام می فرماید:

«اختیار با تو نیست که با هرکس خواستی نشست و برخاست کنی؛ زیرا خدای تبارک و تعالی می فرماید: و چون دیدی کسانی را که در (تکذیب) آیات ما فرو می روند...» (21)

پی نوشت ها :

1. مجموعه آثار، ج 1، ص 333، به نقل از بحارالانوار، ج 11، ص 25، باب مکارم اخلاق حضرت سجاد (ع).
2. مجموعه آثار، ج 3، ص 301.
3. گفتارهای معنوی، انتشارات صدرا، ص 125.
4. مجموعه آثار، ج 17، ص 313.
5. همان، ص 425.
6. یوسف./84.
7. مجموعه آثار، ج 18، ص 34.
- 8 و 9. همان، ص 32.
10. همان، ص 33.
11. همان، ص 346.
12. بحارالانوار، ج 11، ص 36.
13. مجموعه آثار، ج 18، ص 270.
14. همان، ج 3، ص 275.
15. همان، ج 14، ص 116 و 122.
16. همان، ج 17، ص 97.
17. همان، ص 586.
18. همان، ج 18، ص 441.
19. همان، ج 16، ص 566.
20. قیام و انقلاب مهدی (ع) از دیدگاه فلسفه تاریخ، ص 97.
21. مجموعه آثار، ج 17، ص 618.